قرآن و ارزش‌های اخلاقی ناظر به ساحت‌های سه‌گانه وجودی انسان

علی رضوانی / استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهرود alirezvani2200@yahoo.com
احمدحسین شریفی / استاد گروه فلسفه مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی sharifi1738@yahoo.com
دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۱ ـ **پذیرش:** ۱۳۹۸/۰۵/۱۵

چکیده

«ارزش‌های اخلاقی»، ارزش‌های فعلی و اختیاری انسان است که مطلوبیت دارند؛ یعنی یا خود، هدف افعال اختیاری انسان است یا انسان را به آن نزدیک می‌کند. بُعد نفسانی یا روحانی انسان، دارای سه ساحت است: ۱. بینشی یا شناختی، ۲. عاطفی یا گرایشی، ۳. رفتاری یا کُنشی. هر یک از این ساحات در قرآن، ارتباط عمیق و ناگسستنی با یکدیگر دارند و هر یک، بخشی از حقیقت و ماهیت انسان را شکل می‌دهند و در جهت عمیق‌تر شدن شناخت و ارزش‌ها حرکت می‌کنند. این نوشتار با روش توصیفی ـ تحلیلی، ضمن تشریح هر یک از ساحات روح انسان، به تبیین مصادیق ارزش‌های اخلاقی ناظر به ساحت‌های سه‌گانه وجودی انسان در قرآن، و ارتباط آنها با یکدیگر می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: ارزش، ارزش‌های اخلاقی، ابعاد و ساحات انسان، قرآن.

مقدمه

دعوت پیامبر خاتمﷺ همانند سایر پیامبران، از طریق تبیین و روشنگری و تعلیم و تربیت و با همان زبان معمولی و رایج صورت گرفته است: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ بِلِسانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...» (ابراهیم: ۴). قرآن، کتاب هدایت است و به همه شئون آدمی، که با هدایت او مرتبط است، می‌پردازد. ازاین‌رو، در ساحت‌های گوناگون حیات فردی و اجتماعی، عقلانی و عاطفی، مادی و معنوی انسان، وارد شده و با آدمی سخن گفته است. این کتاب، دارای معارف عالیه‌ای است که جز با خرد پاک و رشدیافته و قلب خالص درک نمی‌شود. این کتاب با شیواترین و بی‌نظیرترین سبک و رساترین بیان و استوارترین محتوا، بر اعراب روزگار خود که در سخنوری و سخن‌دانی سرآمد بودند، نازل شد.

ازاین‌رو، قرآن به زبان بشر نازل شده است. از سوی دیگر، فهم همگانی بشر، از لایهٔ محسوسات و امور مادی و طبیعی فراتر نمی‌رود. ازاین‌رو، قرآن بسیاری از حقایق و معارف خود را در همین قالب عرضه داشته و معانی مجرد و عقلی را به صورت نمادهایی محسوس و مادی برای انسان مجسم نموده است.

قرآن با این اسلوب بدیع، معارف بلند و ژرف خود را در سطح فهم بشر، تنزل بخشیده است. در تعابیر قرآن، جماد و نبات، آسمان و زمین، نور و نار، نعیم و جحیم، کوه و دشت و... همچون موجوداتی زنده به تصویر درآمده‌اند که سرود حیات سر می‌دهند و ترنم دلنشین زندگی از ضمیرشان به گوش می‌رسد. حال برای فهم معارف والا و عمیق قرآن در اولویت‌بندی و مراتب فضایل و رذائل اخلاقی، لازم است چگونگی، نوع تعابیر و محتوای آیات قرآن کریم مورد توجه و دقت قرار گیرد. بدین‌منظور، در این مقاله ضمن تبیین و تشریح ساحت‌های سه‌گانه وجودی انسان، ارزش‌های اخلاقی ناظر به هر یک از منظر قرآن کریم و ارتباط آنها با یکدیگر، مورد بررسی قرار گرفته است.

مفهوم‌شناسی بحث

پیش از ورود به بحث، لازم است واژه‌های کلیدی و مرتبط با مقاله، و تعیین معنای مورد نظر آنها را بررسی کنیم تا هرگونه ابهامی زدوده شود:

۱. ارزش اخلاقی

مراد از «ارزش اخلاقی» (Ethical value)، ارزش‌های فعلی یا رفتاری و نفسانی است که با اختیار از انسان صادر می‌شود و مبدأ آنها فعل اختیاری انسان یا نتیجه امری ناشی از اختیار انسان است (مصباح‌یزدی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۲). ارزش اخلاقی، مخصوص چیزی است که از نظر اخلاق مطلوبیت دارد؛ یعنی یا هدف، مطلوب اخلاق است یا وسیله‌ای است که انسان را به آن هدف نزدیک می‌کند. به عبارت دیگر، ارزش اخلاقی، ارزشی است که ناظر به اخلاق باشد و شامل ارزش ذاتی اخلاقی نیز می‌شود؛ هر چند گزاره‌ای که در آن ارزش ذاتی اخلاقی، به منشأ اخلاق نسبت داده می‌شود، گزاره‌ای اخلاقی نیست و نمی‌توان آن را از علم اخلاق دانست؛ زیرا موضوع آن صفت یا رفتاری اختیاری نیست (مصباح، ۱۳۸۵، ص ۶۸؛ مصباح‌یزدی، ۱۳۷۸، ص ۴۰).

۲. تعریف ساحت

مقصود از «ساحت»، بُعد یا قلمرو خاصی از قلمروهای وجودی انسان است.

۳. ابعاد و ساحات وجودی انسان

انسان از ابعاد و ساحات مختلفی تشکیل شده است: جسم و روح. بُعد نفسانی یا روحانی انسان، حقیقتی است که خودش دارای سه ساحت است: ۱. ساحت معرفتی، شناختی یا بینشی؛ ۲. ساحت احساسی، عاطفی یا گرایشی؛ ۳. ساحت فعلی، رفتاری یا کرداری.

استاد *مصباح‌یزدی*، ساحت بینش و گرایش را منتسب به قلب (فواد یا دل) و بخش رفتار را منتسب به روح دانسته، و می‌فرماید:

> **اموری که به روح نسبت داده می‌شوند عبارت است از: بینش، گرایش، کُنش؛ یعنی کارهایی که روح در بدن انجام می‌دهد آنچه در دایره کُنش قرار می‌گیرد، به قلب مربوط نیست و ارتباطی به آن ندارد. هیچ آیه و روایت و دلیلی نداریم که بگوید، قلب انسان، بدن او را رشد می‌دهد، یا قلب انسان، بدن را تغذیه مادی می‌کند. این افعالی که در بدن انجام می‌گیرد و به روح نسبت داده می‌شود، هرگز به قلب منتسب نمی‌شود. اما دو مقوله دیگر، یعنی بینش و گرایش به قلب نسبت داده می‌شود (مصباح‌یزدی، ۱۳۹٤، ج ۱، ص ۵۵).**

البته، سه ساحت فوق در نفس انسان، ارتباط عمیق و ناگسستنی با یکدیگر دارند و هر یک دارای طبقاتی هستند که از ساده به پیچیده تنظیم یافته‌اند و هر کدام، بخشی از حقیقت و ماهیت انسان را شکل داده، در جهت عمیق‌تر شدن شناخت و ارزش‌ها حرکت می‌کنند. در ادامه، ضمن تعریف و تشریح هر یک از ساحت‌های روح انسان، و نیز اهمیت آنها، به تبیین مصادیق ارزش‌های اخلاقیِ ناظرِ به ساحت‌های سه‌گانه وجودی انسان در قرآن کریم می‌پردازیم:

۱. ساحت بینشی

این ساحت، جنبهٔ عقلانی و شناختی روان آدمی را تشکیل می‌دهد و شامل همهٔ جنبه‌های ادراکی و تئوری نفس است. عده‌ای از نویسندگان (احدیان، ۱۳۶۹، ص ۲۹)، سطوح مختلفی از یادگیری را از ساده به مشکل، برای این بخش ذکر نموده‌اند که به ترتیب عبارت است از:

الف. دانش؛ ب. فهمیدن؛ ج. کاربستن؛ د. تحلیل؛ ه. ترکیب؛ و. ارزشیابی (صفوی و همکاران، ۱۳۷۵ ص ۶۱-۸۸؛ سیف، ۱۳۹۱، ص ۳۸-۵۳).

۱-۱. جایگاه و اهمیت ساحت بینشی در قرآن

آن دسته از آیات قرآن که مشتمل بر شناخت و آگاهی و باوری که انسان نسبت به چیزی یا کسی دارد، در این بخش قرار می‌گیرد، و ممکن است به صورت‌های مختلف ـ اعم از: علم و یقین، اطمینان، ظن، شک و وهم... ـ باشد. همچنین، شامل آیاتی است که حالات یا افعال قلبی و درونی انسان را بیان می‌کند، و آیاتی که مربوط به شیوه‌ها و راه‌های کسب معرفت و ادراک ـ مانند: تعقل، تدبُّر، تفکر، تذکر، توجه، موعظه، پند و عبرت گرفتن و... ـ است، و آنچه که در مقابل این مفاهیم است: (مانند: تقلید، نسیان، غفلت، بی‌توجهی، تعقل نکردن، نشنیدن،... .

خلاصه، همه گزاره‌هایی که در قرآن، نوعی شناخت و باور انسانی را بیان کرده و در مورد آنها داوری ارزشی و اخلاقی نموده است، داخل در این حوزه خواهد بود (سراج‌زاده، ۱۳۹۰).

در معرفت دینی، خدا، محور و کانون اصلی هستی است که همه چیز از ذات بی‌مانند او برخاسته و تقرب انسان به خدا در مجموعه آفرینش، غایت اصلی است. ازاین‌رو، معناداری هستی، با صفت توحیدی تفسیر می‌شود و انسان موجودی است که در مجموعه هستی، باید از تمام امکانات و ظرفیت‌های موجود، در خلیفةالله شدن بهره ببرد. همچنان‌که قرآن می‌فرماید: «وَ إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً...» (بقره: ۳۰)؛ و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت... .

حال، هرگاه ساختار فکری افراد در جامعه دینی، بر اساس تفکر اسلامی شکل نگیرد، احیاناً اعمال و رفتارهایی که با نُمود دینی از آنها سر می‌زند، فاقد عمق لازم خواهد بود و کُنش و سلوک کامل انسان دینی را نشان نخواهد داد. اصولاً ساختار فکری دینی معین، قاعده‌ای ذهنی را در افراد به وجود می‌آورد که تمام پدیده‌های هستی، به قدرت و فعل الهی استناد داده می‌شوند. در این صورت، افعال و رفتارها باید طبق نُرم دینی شکل گیرند: «لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ الا بالله»؛ در نتیجه، ارزش‌های اخلاقی جایگاه خود را در چنین جامعه‌ای به دست می‌آورند یا عمل برای خدا، یک اصل تلقی خواهد شد، یا نور امید در دل افراد چنین جامعه‌ای به روشنایی عرصه‌های مختلف زندگی منجر خواهد شد.

۲-۱. حداقل بایسته‌های ساحت بینشی از دیدگاه قرآن

مهم‌ترین بایسته‌های ساحت شناختی در قرآن، به شرح زیر می‌باشد:

الف. شناخت خدا به‌عنوان آفریننده حکیم و دانا و خدای سراسر لطف و کرامت و فیض و رحمت. انسانی که چنین باوری نسبت به خدا دارد، از والایی معنوی برخوردار خواهد شد و در برابر خالق هستی، سر تعظیم فرود خواهد آورد و با آرامش سرشار از عقلانیت، آگاهی و اطمینان روانی در برابر متغیرهای مختلف خواهد ایستاد؛ چرا که همه امور هستی را تابع برنامه‌ریزی خالق هستی می‌بیند و در قلمرو حیات به تکامل خواهد رسید.

همچنان‌که قرآن می‌فرماید:

الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ (آل‌عمران: ۱۹۱)؛ همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند، و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [که:] پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو! پس ما را از عذابِ آتش دوزخ در امان بدار (ر.ک: رعد: ۳؛ نحل: ۱۱ و ٦۹؛ روم: ۲۱؛ زمر: ٤۲؛ جاثیه: ۱۳).

بخش قابل توجهی از آیات قرآن کریم که بر ایمان، کفر، توحید و شرک نظری دلالت دارند و اعتقاد و عدم اعتقاد به توحید در ذات، خالقیت، مالکیت، حاکمیت، ولایت، ربوبیت، رازقیت، شفاعت و... را بیان می‌کنند، در این ساحت قرار دارند.

ب. شناخت پیامبران الهی و جانشینان آنان‌ﷺ به‌عنوان مبشّران رهایی انسان:

«رُسُلاً مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ لِئَلاَّ یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (نساء: ۱۶۵)؛ پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند، تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهانه و] حجّتی نباشد.

پیامبران، به‌عنوان انسان‌هایی هستند که به مقصد رسیده، و هر یک در دوره خویش، باید الگو و سرمشق قرار می‌گرفتند: «لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً» (احزاب: ۲۱)؛ قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست: برای آن‌کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند.

پیامبران آینه‌های تجلی حق و نمودهای شاخصِ در برآوردن نیازهای انسان و صیرورت او هستند.

ج. معادشناسی و فرجام‌شناسی هستی: اینکه عالم هستی به سوی کانون و مقصدی الهی سیر می‌کند، سیری که ماهیت استکمالی دارد و در نهایت، انسان با سیر به سوی غایتی مقدس، که همان لقای خدا و دیدن فرجام امور و کارهاست، معناداری کل هستی را تفسیر و عینیت می‌بخشد. این مرحله از معرفت و عمل به آن، اوج حرکت استکمالی انسان را نشان می‌دهد.

د. شناخت عدل الهی و نظام احسن اجتماعی مبتنی بر آن، که در زنجیره کلی رسالت انبیاء، به‌عنوان هدف محوری در نظر گرفته شده و در آیات قرآن کریم و شریعت خاتم به طور جامع تبیین گردیده است. ازجمله در آیه ذیل:

«لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْمِيزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (حدید: ۲۵).

مجموعه این معارف و اعتقادات، جامعه‌ای ارزشی را با معیارهای الهی ایجاد می‌کند و غایت‌مندی و هدف‌داری را در همه حرکت‌های انسانِ معتقدِ به این مبانی، به وجود می‌آورد (ر.ک: اعراف: ۱۸۱؛ مائده: ۸ و۴۲؛ سجده: ۷؛ نساء: ۵۹ و ۱۳۵؛ یونس: ۴۷؛ نحل: ۹۰؛ انعام: ۱۵۴؛ مؤمنون: ۱۴؛ و...).

۲. ساحت گرایشی

این ساحت، در ارتباط با ایجاد یا تغییر نگرش، طرز فکر، طرز تلقی یا ارزش‌گذاری‌ها به کار برده می‌شود. به عبارت دیگر، هر حالت انفعالی که در انسان وجود دارد و هر آنچه به لذت‌ها و دردهای انسانی مربوط می‌شود، در این بخش قرار دارد. در نتیجه، شامل انواع گرایش‌ها اعم از گرایش‌های مشترک میان انسان و حیوان، و یا گرایش‌های مختص به انسان، و نیز اعم از گرایش‌های مثبت و منفی می‌شود. هدف‌های این ساحت را به پنج مرحله زیر تقسیم نموده‌اند:

الف. دریافت کردن؛ ب. پاسخ دادن؛ ج. ارزش‌گذاری؛ د. سازمان دادن ارزش‌ها؛ ه. تشخیص دادن به وسیله یک ارزش یا مجموعه‌ای از ارزش‌ها (احدیان، ۱۳۶۹، ص ۳۱-۳۳؛ شعاری‌نژاد، ۱۳۷۴، ص ۲۶-۳۳؛ شریعتمداری، ۱۳۶۷، ص ۹۲-۱۰۹؛ نجاتی، ۱۳۸۶، ص ۳۱۳).

۲-۱. جایگاه و اهمیت ساحت گرایشی در قرآن

در قرآن احساسات و عواطف انسانی بسیاری ذکر شده است. همچون احساس محبت و عشق نسبت به خدای متعال، خوش‌گمان بودن به او، امید به او در همه احوال، احساس خوف و خشیت در برابر عظمت او، تسلیم در برابر احکام

الهی، روحیه رضایت از او، احساس خشوع و خضوع در برابر او، شرمساری و پشیمانی از گناه و مخالفت با او، احساس فقر و نیاز به خدا و بندگی در برابر او، دوستی، شادی، آرامش، اعتماد، رضایت، غیرت، عزت، ترس، غم، دشمنی، نفرت، کینه، خشم، نارضایتی، اضطراب، حسادت، ذلت، بی‌اعتمادی، ناامیدی و... . گاهی در مورد آنها داوری ارزشی نیز شده است؛ یعنی گفته شده کدام‌یک خوب یا بد هستند، یا کدام‌یک را باید یا نباید داشته باشیم (سراج‌زاده، ۱۳۹۰).

در واقع قرآن، راهنمایی‌های لازم را دربارهٔ جهت‌گیری درست عواطف مبذول داشته است (ر.ک: آل‌عمران: ۱۱۹ و ۱۱۸؛ بقره: ۲۱۶؛ نساء: ۱۹.) از جمله می‌فرماید:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْیَهُودَ وَ النَّصاری أَوْلِیاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ» (مائده: ۵۱). برای مثال، قرآن ارزشیابی رفتار انسان در موضع‌گیری‌ها و گرایش‌های فردی و اجتماعی را با دو معیار «حُبّ و بُغض» قابل سنجش می‌داند، که در ادامه به‌عنوان نمونه، دیدگاه قرآن کریم را درباره نحوه جهت‌گیری واکنش عاطفی محبت و اظهار نفرت و امید بیان می‌کنیم:

۱. محبت

«محبت»، گرایش مثبت قلبی است که بنیاد خانواده و شالوده روابط انسان‌ها را در زندگی اجتماعی تشکیل می‌دهد، و ارتباط بین مخلوق و خالق نیز گاهی سرشار از این گرایش قلبی است. واژهٔ «محبت» و مشتقات آن، ۹۵ بار در قرآن تکرار شده است (در ۳۵ سوره و ۸۵ آیه)، عشق و محبت به اَشکال گوناگون در زندگی انسان بروز می‌کند (نجاتی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۳-۱۲۹؛ گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۱، ص ۲۲۸؛ سراج‌زاده، ۱۳۹۰). برخی از آنها عبارتند از:

الف. عشق و محبت به خدا، مانند آیهٔ شریفه:

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْداداً یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ... (بقره: ۱۶۵)؛ بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خدا برای خود انتخاب می‌کنند؛ و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند؛ اما آنها که ایمان دارند، عشقشان به خدا، (از مشرکان نسبت به معبودشان) شدیدتر است... .

آیهٔ فوق می‌گوید: عشق و علاقه افراد با ایمان نسبت به خدا، از عشق و علاقه بت‌پرستان، به معبودهای پنداریشان عمیق‌تر و شدیدتر است؛ زیرا عشق مؤمنان از عقل و علم سرچشمه می‌گیرد. اما عشق کافران از جهل، خرافه و خیال! (مکارم‌شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۵۶۵). اساساً عشق حقیقی، همواره متوجه نوعی از کمال است، انسان هرگز عاشق عدم و کمبودها نمی‌شود؛ بلکه همواره دنبال هستی و کمال می‌گردد. به همین دلیل، آن کسی که هستی و کمالش از همه برتر است، از همه کس به عشق ورزیدن سزاوارتر می‌باشد. دلی که از محبت خدا خالی شد، بیمار و وابسته به کفار می‌شود؛ ولی دلی که از مهر خدا پر است، هرگز وابسته نمی‌شود.

ب. نسبت به اهل‌بیت علیهم‌السلام، مانند آیه شریفه: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی ...» (شوری: ۲۳)؛ بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم، جز دوست‌داشتن نزدیکانم [اهل بیتم]... . مستفاد از آیه، این است که مودت به ذوی‌القربی رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله حکم وضعی است که پروردگار به عهده مردم نهاده و ولایتی درباره تبلیغ احکام به عموم مردم است که پس از رحلت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله، عموم مردم باید دربارهٔ احکام و عقاید، رجوع به ذوی‌القربی نمایند (حسینی همدانی،

۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص۴۶). دوستی ذوی‌القربی، به مسئله ولایت و قبول رهبری ائمه معصومان﵇ از دودمان پیامبر اکرمﷺ بازمی‌گردد که در حقیقت، تداوم خط رهبری پیامبرﷺ و ادامه مسئله ولایت الهیه است. روشن است که قبول این ولایت و رهبری، همانند نبوت پیامبرﷺ سبب سعادت خود انسان‌هاست و نتیجه آن به خود آنها بازگشت می‌کند (مکارم‌شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۲۰، ص ۴۰۷). مودت با دو چیز ملازم است: یکی شناخت و معرفت؛ زیرا تا انسان کسی را نشناسد، نمی‌تواند به او عشق بورزد. دوم اطاعت؛ زیرا مودت بدون اطاعت نوعی ریاکاری و دروغ است. پس کسانی که دستورات خود را از غیر اهل‌بیت پیامبر﵇ می‌گیرند، راه خدا را پیش نگرفته‌اند.

ج. نسبت به همسر، مانند آیه شریفه:

وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْها وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (روم: ۲۱)؛ و از نشانه‌های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد. در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند!

«مودت»، به‌معنی دوست داشتن و رحمت، به‌معنی مهربانی است. به عبارت دیگر، مودت همان دوست داشتن است که انسان‌ها نسبت به یکدیگر دارند؛ ولی رحمت و مهربانی، آن تأثر قلبی است که از دیدن محرومیت و نقص و گرفتاری طرف، در قلب احساس می‌شود، لذا رحمت ناشی از مودت است (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۸، ص ۱۹۱). یکی از مظاهر مودت و رحمت، جامعه کوچک خانواده است؛ زیرا زن و شوهر در رحمت و مودت ملازم یکدیگرند، و در صورت نبودن آن دو، نسل به کلی منقطع می‌شد و هرگز نوع بشر دوام نمی‌یافت.

د. نسبت به برادر دینی، مانند آیه شریفه:

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ كُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (آل‌عمران: ۱۰۳)؛ و همگی به ریسمان خدا [قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت]، چنگ زنید، و پراکنده نشوید! و نعمت (بزرگِ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل‌های شما، الفت ایجاد کرد، و به برکتِ نعمتِ او، برادر شدید! و شما بر لبِ حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد. این چنین، خدا آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد؛ شاید پذیرای هدایت شوید.

این آیه، ابتدا فرمان به «اتحاد و مبارزه با هرگونه تفرقه» می‌دهد. سپس، مسلمانان عصر پیامبرﷺ را به یاد گذشته‌های تلخ و رنج‌بار می‌اندازد و آن را با وضع کنونی آنها مقایسه می‌کند. مفسران، احتمالات گوناگونی را درباره «بِحَبْلِ اللَّهِ» ذکر کرده‌اند؛ ولی مراد هرگونه وسیله ارتباط با ذات پاک خدا است؛ خواه این وسیله، اسلام یا قرآن یا پیامبرﷺ و اهل‌بیت او باشد. مراد از «نعمت»، همان تألیف قلوب و عدم اختلاف است. جالب اینکه، کلمه «نعمت» را دو بار در این آیه تکرار کرده و به این طریق، اهمیت موهبت همراهی و برادری را گوشزد می‌کند.

با توجه به مجموع آیه، به نظر می‌رسد که «نار»، کنایه از جنگ‌ها و نزاع‌هایی بوده که هر لحظه در دوران جاهلیت به بهانه‌ای در میان اعراب شعله‌ور می‌شد. قرآن مجید با این جمله، اوضاع خطرناک عصر جاهلیت را منعکس می‌سازد که هر لحظه خطر جنگ و خونریزی آنها را تهدید می‌کرد. خدا در پرتو نور اسلام، آنها را از آن

وضع نجات داد و مسلماً با نجات یافتن از وضع خطرناک گذشته از آتش سوزان دوزخ نیز نجات یافتند (مکارم‌شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۸).

۲. نفرت

«نفرت»، ضد محبت است و عبارت است از: احساس عدم تمایل و پذیرش نسبت به اشیا و اشخاص یا نسبت به عواملی که این احساس را بر می‌انگیزاند. این حالت، گاهی به علت عدم درک صحیح نسبت به مسائل مختلف ایجاد می‌شود. قرآن در آیات متعدد جهت‌گیری‌هایی را برای هدایت آن بیان می‌کند. اگر این حالت درست هدایت نشود، در نهایت به نفاق، کفر و شرک منجر می‌شود (نجاتی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۲–۱۳۵).

برخی از آیات قرآن که بیانگر هدایت و کیفیت جهت‌گیری این احساس است، عبارتند از:

الف. «وَ عَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۲۱۶)؛ بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

آیهٔ کریمه در مقام توبیخ و سرزنشِ گروهی از مسلمانان است که به حکم جهاد با بت‌پرستان خرده گرفته، غافل از اینکه خدای سبحان با توجه به مصالح، چنین دستوری را صادر فرموده، و جامعه را با جهان شرک و کفر در آن روز، به میدان ستیز آورده تا بدین‌وسیله، مسلمانان با غلبه بر کفار، موانع گسترش دین اسلام را برطرف نموده و دامنه دعوت خود را گسترش داده و مفهوم واقعی توحید را به جامعه شرک بفهمانند.

البته آیهٔ انحصار در جنگ با دشمنان و انفاق جان‌ها در راه خدا ندارد، بلکه اشاره به قانون کلی و عمومی دارد و تمام مرارت‌ها و سختی‌های اطاعت فرمان خدا را برای انسان سهل و گوارا می‌سازد؛ زیرا به مقتضای اینکه خدای سبحان، آگاه از همه چیز و مهربان نسبت به بندگانش است، در هر یک از دستوراتش، مصالحی دیده است که مایهٔ نجات و سعادت بندگان است، و بندگان مؤمن همه این دستورات را مانند داروهای شفابخش می‌نگرند و با جان و دل، آن را پذیرا می‌باشند (مکارم‌شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۰۷). ملاک خیر و شر واقعی، آسانی و سختی و یا تمایلات شخصی نیست، بلکه مصالح واقعی ملاک است و نباید به پیش‌داوری خود تکیه کنیم.

ب. «أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كارِهُونَ» (مؤمنون: ۷۰)؛ یا می‌گویند او جنونی دارد؟ [نه،] بلکه [او] حق را برای ایشان آورده و [لی] بیشترشان حقیقت را خوش ندارند. راه حق، امری مشکل بر خلاف هوای نفس، زخارف دنیا و وساوس شیاطین اِنسی و جِنّی است و راه‌های باطل، موافق با هواهای نفسانی، زخارف دنیوی و وَساوِس شیطانی است. ازاین‌رو، از حق کراهت دارند. تعبیر به اکثر در آیهٔ شریفه، برای این است که قلیلی از آنها، مُتنبّه و طالب حق شدند و ایمان آوردند (طیب، ۱۳۷۸، ج ۹، ص ۴۳۲).

آیات قرآن سخنان حکیمانه است؛ منتها چون با تمایلات هوس‌آلود این گروه هماهنگ نیست، آن را نفی کرده و برچسب افکار جنون‌آمیز به آن می‌زنند.

ج. «لَقَدْ جِئْناكُمْ بِالْحَقِّ وَ لكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كارِهُونَ» (زخرف: ۷۸)؛ قطعاً حقیقت را برایتان آوردیم، اما بیشتر شما حقیقت را خوش نداشتید. منظور از اینکه فرمود: «از حق کراهت داشتید»، کراهت به حسب طبع ثانوی است که بر اثر ارتکاب پی‌درپی گناهان در آدمی پیدا می‌شود؛ چون هیچ بشری نیست که بر حسب طبع خدادادی و فطرت اولیه‌اش از حق کراهت داشته باشد؛ زیرا خدای تعالی فطرت بشر را بر اساس حق نهاده، و اگر غیر این بود و افرادی به حسب طبع خدادادیشان متنفر از حق می‌بودند، دیگر تکلیف کردنشان به پذیرفتن حق، تکلیف به مالایطاق و غیرمعقول بود (طباطبائی، ۱۹۷۳، ج ۱۸، ص ۱۸۶).

د. «كَما أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكارِهُونَ» (انفال: ۵)؛ همان‌گونه‌که پروردگارت تو را از خانه‌ات به حق بیرون آورد و حال آنکه دسته‌ای از مؤمنان سخت کراهت داشتند. آیه فوق و چندین آیه بعدی، مربوط به جنگ بدر است. در این جنگ، پیامبر خدا با اصحاب خود از مدینه خارج شدند (منظور از «بیتک» همان شهر مدینه است). درحالی‌که بعضی از مؤمنان از این حرکت ناخُرسند بودند و می‌گفتند: ما هنوز آمادگی برای جنگ نداریم. البته آنها طبق فرمان پیامبر از مدینه حرکت کردند؛ ولی این حرکت آنچنان برای آنها سخت بود که گویا آنها را به سوی مرگ سوق می‌داد و آنها مرگ خود را به چشم می‌دیدند! (جعفری، بی‌تا، ج ۴، ص ۳۲۸). در مسائل اجتماعی و مالی، وجود مخالف و ناراضی طبیعی است. البته کراهت و ناخوشایندی از جهاد، اگر همراه با نافرمانی و تمرد نباشد و ضربه‌ای به اطاعت نزند، به اصل ایمان لطمه نمی‌زند.

۳. امید

«امید»، به‌معنای اعتماد، توقع، چشم‌داشت و انتظار است. امید، در امور ممکن و طمع در چیزهای قریب‌الوقوع به کار می‌رود (مصطفوی، ۱۳۸۰، ج ۷، ص ۱۱۹). این احساس، با واژه‌های «اَمَل»، «رَجا»، «طمع»، «عَسَی»، «لعلّ»، «تَمَنّی» و جمله‌هایی که مفید این معناست، در آیات قرآن و روایات، استفاده شده است؛ مانند:

الف. «قُلْ يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (زمر: ۵۳)؛ بگو: ای بندگان من ـ که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید ـ از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می‌آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است. خدا در این آیه، به فرد عاصی وعدهٔ بخشش و رحمت می‌دهد که تا مادامی حیات باقی است، از رحمت خدا مأیوس مباش. هر وقت رو به حق نمودی و لو آنکه عاصی و گناهکار باشی به لطف خود، تو را می‌پذیرد. با اینکه در خود آیه ذکر رحمت شده برای مزید امیدواری عاصی، آن را مؤکد گردانیده است: «هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ». از خصوصیات آیه، این است که بعد از «لاتقنطوا»، رحمت را بر مغفرت مقدم آورده، و این‌گونه اظهار شفقت نسبت به بنده عاصی گناهکار، به این دلیل است که وی را امیدوار گرداند که در هیچ حالی از رحمت خدا مأیوس نگردد. واقعاً این آیه و امثال آن، چقدر موجب امیدواری گناهکاران خواهد بود که اتلاف عمر نموده و در نافرمانی، روزگار خود را تباه نموده‌اند. این آیه، می‌آموزد که باید گناهکاران را به وعده رحمت، لطف و کرم خدای سبحان امیدوار نمود تا از رحمت خدا مأیوس نگردند و بدانند تا مادامی که حیات

باقی است، هر قدر هم گناهکار باشند، اگر رو به حق نمایند آنان را به کرمش می‌پذیرد و قبولشان می‌نماید (اصفهانی، ۱۳۶۱، ج ۱۱، ص ۲۲۴-۲۲۵).

ب. «إِنَّ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ أُولئِكَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ» (یونس: ۷ و ۸)؛ کسانی که امید به دیدار ما ندارند، و به زندگی دنیا دل‌خوش کرده و بدان اطمینان یافته‌اند، و کسانی که از آیات ما غافلند. آنان به [کیفر] آنچه به دست می‌آوردند، جایگاهشان آتش است». اعتقاد به معاد، یکی از اصول و پایه‌هایی است که استواری دین بر آن بنا نهاده شده است؛ چون با سقوط این پایه، امر و نهی، وعده و وعید و بلکه اصل نبوت و وحی ساقط می‌شود، و روشن است که با سقوط اینها، دین الهی به کلی باطل می‌شود.

لقاءاللّه را امید ندارند؛ یعنی به آن اعتقاد ندارند. در نتیجه، به زندگی دنیا خوشنود شده‌اند و دل‌هایشان با آن آرام گرفته و به وسیله آن، از آیات خدا غافل مانده‌اند (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۳۵۲). اینها کسانی هستند که زندگی دنیا را تنها هدف خود قرار داده‌اند و آن را تنها زندگی می‌دانند و تمام همتشان جلب آسایش زندگی دنیاست.

۴. یأس

«یأس»، عبارت است از: ناامیدی، که در برابر طمع داشتن است، و قنوط شدیدتر از یأس است، و در حالت یأس و قنوط، امیدی باقی نماند؛ زیرا خدای متعال، مبدأ رحمت و مهربانی و فیض است. او ذاتاً صفات امید و انتظار و فیض را داشته، و هرگز بندگان خود را از افاضات و الطاف و رحمت خود مأیوس نمی‌کند؛ مگر اینکه دیگران، خودشان را از توجهات او منقطع کرده، و به کلی از أنوار لطف و فیض او محروم بسازند (مصطفوی، ۱۳۸۰، ج ۱۲، ص ۸۷). خدای سبحان در قرآن می‌فرماید:

الف. «وَ لا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكافِرُونَ» (یوسف: ۸۷)؛ و از رحمت خدا ناامید مباشید؛ زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا ناامید نمی‌شود.

گاهی خدا به‌عنوان آزمایش، نعمتی را در اختیار انسان قرار می‌دهد و سپس آن را از او می‌گیرد. در چنین حالتی معمولاً انسان دچار ناامیدی و ناسپاسی می‌شود. گاهی هم خدا پس از رنجی که به انسان رسیده، گشایشی در زندگی او به وجود می‌آورد. در این حالت نیز معمولاً انسان دچار شادمانی مغرورانه و خودستایی می‌شود، به گمان اینکه این نعمت در اثر تلاش خود او به‌دست‌آمده است و از روی غرور می‌گوید: بدی‌ها و رنج‌ها از من دور شد! در هر دو حالت، انسان از خدا غافل می‌شود. در حالت اول، با ناامیدی و ناسپاسی، از خدا دور می‌شود و به این فکر نمی‌افتد که ممکن است خدای توانا، بار دیگر آن نعمت را به او بدهد. در حالت دوم، با غرور و خودستایی، خدا را از یاد می‌برد و نعمتی را که در اختیار دارد، حاصل هوش و تلاش خود می‌داند و به این فکر نمی‌افتد که خدا این نعمت را به او داده است.

ب. «وَ إِذا أَنْعَمْنا عَلَى الْإِنْسانِ أَعْرَضَ وَ نَأى بِجانِبِهِ وَ إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ كانَ يَؤُساً» (اسراء: ۸۳)؛ هنگامی که به انسان نعمت می‌بخشیم، (از حق) روی می‌گرداند و متکبرانه دور می‌شود؛ و هنگامی که (کمترین) بدی به او می‌رسد (از همه چیز) مأیوس می‌گردد!».

این آیه، در مقام توبیخ است و حالِ انسانی را بیان می‌کند که به مادیات چسبیده و در مجرای اسباب ظاهری زندگی قرار گرفته است. چنین انسانی، چون خدا به او نعمت دهد و اسباب زندگی در اختیارش باشد، خدا را از یاد می‌برد و سرگرم ناسپاسی شده و برای خود جهت طغیان و عصیان در پیش می‌گیرد: «إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى»؛ و چون گرفتاری به او رسد، مأیوس می‌شود، جزع و فزع می‌کند. به عبارت اخری، انسان موجودی کم‌صبر و پرطمع است، نه تاب تحمل نعمت را دارد و نه استقامت در مقابل گرفتاری (حسینی همدانی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۱۴۰؛ قرشی، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۱۳۱).

ج. «وَ إِذا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذا هُمْ يَقْنَطُونَ» (روم: ۳۶)؛ و هنگامی که رحمتی به مردم بچشانیم، از آن خوشحال می‌شوند. هرگاه رنج و مصیبتی، به خاطر اعمالی که انجام داده‌اند به آنان رسد، ناگهان مأیوس می‌شوند!

انسان‌های بی‌ایمان و یا ضعیف‌الایمان، به هنگام روی آوردن نعمت‌ها، آنچنان مغرور می‌شوند که به کلی بخشنده نعمت‌ها را به دست فراموشی می‌سپارند، نه‌تنها فراموشش می‌کنند، بلکه یک حالت بی‌اعتنایی و اعتراض و استکبار در برابر او به خود می‌گیرند.

۲-۲. کیفیت پیدایش عواطف

ریشه گرایش‌های عاطفی، در روح انسان نهفته است. ازاین‌رو، این ساحت چیزهایی هستند که عین علم نیستند؛ اما بدون ادراک هم تحقق پیدا نمی‌کنند. البته علم و آگاهی هم مراتبی دارد؛ ولی در تمام مراتب آن، نوعی آگاهی وجود دارد (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۵۴-۵۵).

این ساحت، بر اساس گرایش‌های فطری و غریزی قالب‌گیری شده و به وسیله عادات، اِعمال می‌شود. عواطف و انفعالات، اگر به طور صحیحی هدایت و کنترل شوند، نقش بسیار سازنده‌ای در پرورش و شکوفایی استعدادها و رشد شخصیت و طرز رفتار و سلوک انسان در زندگی ایفا خواهند کرد. همچنین آثار عواطف در یادآوری و تداعی اندیشه‌ها، بروز تمایلات و اعتقادات و همچنین در قلب و زبان و اندام‌های دیگر ظاهر می‌گردد. ازاین‌رو، طبیعی است ارزیابی حصول این‌گونه هدف‌ها، از هدف‌های دو ساحت دیگر مشکل‌تر است (نجاتی، ۱۳۸۶، ص ۹۵-۱۷۷؛ احدیان، ۱۳۶۹، ص ۳۱).

۳. ساحت رفتاری

کُنش و رفتار ارادی و انتخاب آگاهانه و سنجیده، از مهم‌ترین ویژگی‌های انسانی است. انسان‌ها در میدان عمل و کنش، همواره از اندیشه و بینش خویش مدد می‌جویند که آن هم در سایهٔ تربیت، اصلاح و احیاناً فاسد می‌گردد و زندگی بشر، همیشه تحت تأثیر تربیتی است که فرا می‌گیرد.

هر فعالیتی که علاوه بر جنبهٔ روانی، دارای جنبهٔ جسمانی نیز باشد، در این ساحت جای دارد. مقصود از «رفتار» در این ساحت، همه اعمالی است که با اختیار از انسان سر می‌زند؛ اعم از اینکه این رفتارها درونی (جوانحی) باشند،

یا بیرونی و با به‌کارگیری اعضا و جوارح (جوارحی) باشند. البته این دو نوع رفتار، در عرض یکدیگر نیستند، بلکه رفتار بیرونی عموماً نمود ظاهری رفتاری درونی است و در رتبه بعد از آن حاصل می‌شود. مراد از «بُعد فعلی انسان»، بُعد بیرونی نفس است، و این مورد یا در قالب سخن و گفتار یا به شکل رفتار، خود را نمایان می‌کند.

ازاین‌رو، هر فعلی (گفتاری و کرداری) که از انسان صادر می‌شود، در مرحله قبل از آن حتماً شخص، باورها، احساسات و خواسته‌هایی داشته است که الان بروز خارجی پیدا کرده است. برای نمونه، اگر یک ظرف میوه‌ای را جلوی شخصی گذاشتند و او از آن برداشت و خورد، به طور مسلم پیش از آن، اولاً آن شخص، باور داشته که در این ظرف میوه هست. ثانیاً، از این میوه خوشش می‌آمده و از خوردن آن لذت می‌برده است. در نتیجه، تحت تأثیر آن قرار گرفته است. ثالثاً، اراده کرده تا این میوه خوشمزه را به ذائقه خود انتقال دهد. همه این امور موجب می‌شود شخص دست ببرد و فعلی آگاهانه به نام «میوه خوردن» را انجام دهد.

تفاوت ساحت شناختی، با این ساحت در این است که ساحت شناختی، صرفاً به فعالیت‌های ذهنی ختم می‌شود، اما این ساحت هم به فعالیت‌های ذهنی و روانی و هم به فعالیت‌های جسمی نیاز دارد.

برای این ساحت پنج سطح بیان نموده‌اند:

۱. تقلید؛۲. اجرای مستقل؛ ۳. دقت؛ ۴. هماهنگی حرکت‌ها؛ ۵. عادی شدن (صفوی و همکاران، ۱۳۷۵، ص ۱۷۶–۱۸۹).

۱-۳. دامنه ساحت رفتاری در قرآن

در قرآن، تمام عباداتی که برای انسان ذکر شده است، در ساحت رفتاری انسان قرار می‌گیرد. مانند: ایمان به خدای متعال، ایمان به غیب (ملائکه، وحی، قیامت)، اخلاص، تقوای الهی، اقامه نماز، انفاق، روزه‌گرفتن، بندگی محض در برابر خدا و پرهیز از شرک و کفر و سرسپردگی به طاغوت‌ها، پیروی از اولیای الهی، توجه به خدا و یاد او در همه حال، توکل بر خدا در همه امور، شکرگزاری از نعمت‌های الهی و استفاده صحیح و مطابق موازین شرع از آنها، اخلاص، صبر بر مصیبت، معصیت و طاعت، ترجیح دادن رضایت الهی، بر خواسته‌های نفسانی و رضایت دیگران، التزام عملی به اوامر الهی، شرکت فعال در مراسم عبادی و مساجد، اُنس با قرآن مجید و روایات معصومان علیهم‌السلام و... (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۱، ص ۲۳۲–۲۳۸).

برای مثال، در آیات: «الم ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدی لِلْمُتَّقِینَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ وَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ أُولئِکَ عَلی هُدی مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (بقره: ۱–۵). از تعبیر «یُقِیمُونَ الصَّلاةَ»، استنباط می‌شود که در ارتباط با خدا، اقامه نماز توسط پرهیزگاران، فعل خوبی است، همچنان‌که از عبارتِ «ممَا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُونَ»، روشن می‌شود در ارتباط با انسان‌های دیگر، انفاق کردن از روزی خدا، توسط پرهیزگاران، فعل خوبی است؛ زیرا در آخر این آیات، پرهیزگارانی که اقامه نماز و انفاق و... می‌کنند، رستگار نامیده شده و مورد ارزش داوری مثبت قرار گرفته‌اند. حال، در ادامه به اختصار به چند نمونه از ویژگی‌های اخلاقی که در ساحت رفتاری قرار می‌گیرد، با استناد به آیات قرآن اشاره می‌کنیم:

۱. اخلاص

واژهٔ «اخلاص»، از ریشهٔ «خلص» به‌معنای پیراستن از آمیختگی و برگزیدن می‌باشد (ابن‌منظور، ۱۳۰۰ق، ج ۷، ص ۲۶). حقیقت معنی اخلاص در پرستش، تبری و دوری از هر چیزی غیرخدای تعالی است (خسروی حسینی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۶۲۵). مادهٔ اخلاص و مشتقات آن، ۳۱ بار در ۱۷ سوره و ۳۰ آیه استعمال شده است (عبدالباقی، ۱۳۹۷ق، ص ۲۳۸).

عبارت‌های دیگری که در قرآن بیانگر مفهوم اخلاص است عبارت است از: «یریدون وجهه»، «اتّبع رضوان اللّه»، «نصحوا للّه»، «لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلهاً»، «ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ»، «لِوَجْهِ اللَّهِ»، «قُرُباتٍ عِنْدَ اللَّهِ»، «للّه»، «ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ»، «ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللَّهِ»، «إِنْ أَجْرِيَ إِلاَّ عَلى رَبِّ الْعالَمِينَ»، «اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلهٍ غَيْرُهُ».

۲. توکل

«توکل»، به‌معنای تکیه‌کردن، اعتماد نمودن به کسی و اعتراف نمودن به عجز و ناتوانی خود است (ابن‌منظور، ۱۳۰۰ق، ج ۱۵، ص ۳۸۸؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۵۴۶). توکل در اصطلاح این است که «همه امور را به حق‌تعالی که مالک آن است تسلیم کنی و بر وکالت او اعتماد کنی و خود را با فعل او، از فعل خود، بی‌نیاز و با اراده او از اراده خود مستغنی سازی» (شیروانی، ۱۳۷۹ ب، ص ۹۴).

توکل و مشتقات آن در قرآن، ۷۰ بار در ۲۹ سوره و ۶۱ آیه به کار رفته است (عبدالباقی، ۱۳۹۷ق، ص ۷۶۲–۷۶۳). همچنین، در قرآن واژه‌های: «أُفَوِّضُ»، «حَسْبی» و جمله‌های دیگری با بار معنایی توکل استفاده شده است. انسان در همه موارد، می‌تواند و باید بر خدا توکل کند. اما دربارهٔ برخی امور به طور خاص در قرآن بیان شده که مؤمنان باید به خدا توکل کنند. برخی از این امور عبارتند از:

الف. اصلاح جامعه (هود: ۸۸)؛ ب. تبلیغ و اجرای امور الهی و رسالت (یونس: ۷۱)؛ ج. صبر و تحمل اذیت و آزار دشمنان (ابراهیم: ۹ و ۱۲)؛ د. تصمیم‌گیری‌های حساس و مهم و اِعمال مدیریت اجتماعی (آل‌عمران: ۱۹۵)؛ هـ. دفع توطئه دشمنان (نساء: ۸۱)؛ و. جهاد با دشمنان (آل‌عمران: ۱۲۲)؛ ز. جنگ روانی و شایعه‌سازی دشمنان (آل‌عمران: ۱۲۲–۱۲۳)؛ ح. روزی (طلاق: ۲–۳)؛ ط. صلح و تصمیم‌گیری درباره آن (انفال: ۶۱)؛ ی. هجرت (نحل: ۴۱–۴۲).

۳. صبر

«صبر»، در لغت در معانی متعددی به کار رفته است (ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۳۲۹). اما می‌توان گفت: اصل واحد در این ماده عبارت است از: بردباری، نگهداری نفس از اضطراب، جزع و پریشانی، و پیدا کردن حالت طمأنینه و ثبات نفس (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۶، ص ۱۸۲). این معنی، نشانهٔ وسعت صدر و استعداد قوی و گشایش ظرفیت قلب است؛ به این معنا که انسان به طور طبیعی، در برابر فشارهای سخت و مصیبت‌های جانکاه، به ویژه آنهایی که ناگهانی و بدون پیش‌بینی بوده و از بزرگی خاصی برخوردارند، واکنش‌های تند و عصبی از خود بروز می‌دهد و تحت تأثیر عواطف و احساسات، رفتاری به دور از عقل و شرع انجام می‌دهد. از جمله واکنش‌های عصبی و عاطفی، می‌توان به جزع و فزع اشاره کرد. در مراحل عاطفی شدیدتر نیز، رفتاری را انجام می‌دهد که به دور از تدبیر و

عقلانیت است؛ اعمال و کرداری را مرتکب می‌شود که هم به زودی از آن پشیمان می‌شود و هم آثار بدی را به دنبال می‌آورد که گاه جبران آن ناممکن و ناشدنی است.

با توجه به کاربردهای قرآنی، واژهٔ «صبر» که با مشتقات آن ۱۰۳ بار (در ۹۳ آیه و ۴۵ سوره قرآن) به کار رفته است (عبدالباقی، ۱۳۹۷ق، ص ۳۹۹-۴۰۱). می‌توان ادعا کرد مفهوم «صبر»، به‌معنای فضیلتی غیرقابل انکار مورد توجه و تأکید قرآن است، و به‌عنوان یکی از برترین فضایل انسانی شمرده شده و دارندگانش به بزرگی ستایش و تکریم شده‌اند. ازاین‌رو، قرآن در آیه‌ای با برشمردن مصادیقی از مصیبت‌ها و از دست‌دادن‌ها، به ستایش صابران می‌پردازد و می‌فرماید:

«وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ» (بقره: ۱۵۵)؛ و قطعاً شما را به چیزی از [قبیلِ] ترس و گرسنگی، و کاهشی در اموال و جان‌ها و محصولات می‌آزماییم و مژده ده شکیبایان را. همچنین، آیهٔ ۱۴۶ سورهٔ آل‌عمران، صابران را کسانی بر می‌شمارد که در برابر مصیبت‌ها و بلاها و سختی‌ها و فشارها، تحمل کرده و سستی و ضعف به خود راه نمی‌دهند و ناتوان و عاجز نمی‌شوند. بنابراین، صبر و شکیبایی در آیات قرآنی، به‌معنای تحمل سختی‌ها، مصیبت‌ها و مشکلات است، به‌گونه‌ای‌که مهار امور از دست انسان بیرون نرود و کنترل اوضاع را به دست عواطف و احساسات نسپارد و با عقلانیت و تدبیر عقل و شرع، استقامت و پایداری کند تا به مقصد خویش برسد و آنچه را می‌خواهد به دست آورد.

۲-۳. ارتباط ساحت رفتاری با ایمان

قرآن، همواره به دنبال طرح موضوع ایمان، عمل صالح را بیان می‌کند و اصولاً ایمان را جز در عمل صالح نمی‌یابد. به همین دلیل، «ایمان» را کلمه طیب و پاکی برمی‌شمارد که اعمال صالح آن را بالا می‌برد و به آن ارزش و اعتباری بلند در نزد خدا می‌بخشد (ابراهیم: ۲۴). از نظر آموزه‌های وحیانی قرآن، اگر شخصی ایمان واقعی داشته باشد، آن را می‌توان در رفتارهایش دید و بازتاب عملی ایمان را در رفتارهای او مشاهده کرد. اعتقاد قلبی، در تحقق مفهومی اعتقاد هر چند شرط لازم، بلکه عنصر اصلی به‌شمار می‌آید؛ ولی شرط کافی نیست. برای تحقق ایمان واقعی، عنصر عمل صالح به‌عنوان شرط اساسی دیگر مورد تأکید است. ازاین‌رو، *راغب‌اصفهانی* در یکی از معانی ایمان، بر این نکته تأکید می‌کند که مقصود از «ایمان» در آیات قرآنی، مؤلفه‌های سه‌گانه اعتقاد قلبی، راست‌گفتاری و راست‌کرداری است (راغب‌اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ص ۹۱ ذیل واژهٔ آمن).

براین‌اساس، می‌توان گفت: دو عنصر اخیر (راست‌گفتاری و راست‌کرداری) که در ساحت عمل قرار می‌گیرند، از شروط اساسی تحقق ایمان به‌شمار می‌آیند. عنصر عمل صالح، به‌معنای مهم‌ترین عنصر ایمانی نه تنها در تحقق واقعی ایمان نقش دارد، بلکه بازتاب عینی، ملموس و مشهود ایمان است که می‌باید به‌عنوان شرطی لازم و اصلی مورد توجه و تحلیل قرار گیرد و در ارزشگذاری اعمال و رفتار شخصیت‌های انسانی و داوری در حق ایشان مورد تأکید باشد.

ازاین‌رو، کسانی که در ساحت‌های رفتار، کردار و اعمال، بر اساس آموزه‌های وحیانی حرکت نمی‌کنند و

رفتارهای پسندیده و معروف عقلانی و شرعی از ایشان سر نمی‌زند، نمی‌توان ایشان را به‌عنوان مؤمن معرفی کرد؛ زیرا تحقق مفهومی ایمان، زمانی است که این سه شرط به طور کامل وجود داشته باشند و هرگونه مخالفت میان قول، عمل و اعتقاد، به‌معنای نفاق و فسق شمرده می‌شود و ممکن است از دایرهٔ ایمان، کفر و شرک رانده می‌شود.

براین‌اساس، وقتی به آیات قرآنی توجه می‌شود، میان ایمان و عمل رابطه تأثیر و تأثر برقرار می‌شود و برای افزایش ایمان، بر تشدید اعمال صالح تأکید می‌شود و برای تحکیم و افزایش اعمال صالح، بر تقویت ایمان اهتمام می‌گردد. ازاین‌رو، خدا در آیات قرآن کریم، عمل به احکام و مواعظ الهی را یکی از عوامل افزایش و تشدید ایمان در شخص می‌شمارد و افزایش ایمان را از راه اعمال صالح، امری طبیعی می‌داند. چنان‌که افزایش اعمال صالح و تقویت کمی و کیفی آن را نیز به سبب افزایش ایمان در شخص، مورد تأکید قرار می‌دهد. در نتیجه، هرچه درجات ایمان افزایش یابد، رفتارها و کردارهای شخص از نظر کمی و کیفی افزایش می‌یابد.

نتیجه‌گیری

ساحت‌ها و ابعاد سه‌گانه روحانی انسان، عبارتند از: ساحت معرفتی، شناختی یا بینشی؛ ساحت احساسی، عاطفی یا گرایشی و ساحت فعلی، رفتاری یا کرداری.

ساحت اول، شامل جنبه‌های ادراکی و شناختی نفس است. در قرآن کریم تمام گزاره‌هایی که بیانگر نوعی شناخت و باور انسان است که در مورد آنها داوری ارزشی و اخلاقی نموده است، در این قسمت قرار دارد و جامعه یا فردی که حداقل بایسته‌های این ساحت را واجد باشد، جامعه‌ای ارزشی با معیارهای الهی خواهد بود.

ساحت دوم، مربوط به هر حالت انفعالی است که در انسان وجود دارد و هر آنچه که به لذت‌ها و دردهای انسان مربوط می‌شود، خواه مشترک بین انسان و حیوان باشد، یا اختصاص به انسان داشته باشد و خواه مثبت یا منفی باشد. قرآن کریم در مورد هر یک از احساسات و عواطف انسانی داوری ارزشی نموده است.

در ساحت سوم، هر فعالیتی که علاوه بر جنبهٔ روانی و شناختی، دارای جنبهٔ جسمانی نیز باشد، در حوزهٔ رفتاری یا فعلی جای دارد. مراد از «رفتار»، همه اعمالی است که با اختیار از انسان سر می‌زند، اعم از رفتارهای درونی یا بیرونی (جوانحی یا جوارحی). تمام عباداتی که برای انسان در قرآن ذکر شده است، در این ساحت قرار می‌گیرد.

منابع

ابن‌فارس، احمد، ۱۴۰۴ق، ***معجم مقاییس اللغه***، قم، مکتبه الاعلام الاسلامی.

ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم، ۱۳۰۰ق، ***لسان العرب***، بیروت، دارصادر.

احدیان، محمد، ۱۳۶۹، ***مقدمات تکنولوژی آموزشی***، چ چهارم، تهران، نشر و تبلیغ بشری.

اصفهانی، نصرت امین، ۱۳۶۱، ***مخزن العرفان در تفسیر قرآن***، تهران، نهضت زنان مسلمان.

جعفری، یعقوب، بی‌تا، ***تفسیر کوثر***، قم، هجرت.

حسینی همدانی، محمدحسین، ۱۴۰۴ق، ***انوار درخشان***، تحقیق: محمدباقر بهبودی، تهران، کتابفروشی لطفی.

خسروی حسینی، غلامرضا، ۱۳۷۵، ***ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن***، چ دوم، تهران، مرتضوی.

راغب‌اصفهانی، حسین‌بن‌محمد، ۱۴۰۴ق، ***مفردات غریب القرآن***، چ سوم، تهران، دفتر نشر کتاب.

سراج‌زاده، حسن، ۱۳۹۰، «موضوع‌شناسی گزاره‌های اخلاقی در قرآن»، ***اخلاق***، ش ۲۵، ص ۳۵-۶۴.

سیف، علی‌اکبر، ۱۳۹۱، ***روان‌شناسی تربیتی***، چ دوم، تهران، دانشگاه پیام‌نور.

شریعتمداری، علی، ۱۳۶۷، ***روان‌شناسی تربیتی***، چ سوم، تهران، کیهان.

شعاری‌نژاد، علی‌اکبر، ۱۳۷۴، ***روان‌شناسی رشد***، چ دوازدهم، تهران، اطلاعات.

شیروانی، علی، ۱۳۷۹ ب، ***شرح منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری بر اساس شرح عبدالرزاق کاشانی***، چ سوم، قم، الزهراء.

صفوی، امان‌اله و همکاران، ۱۳۷۵، ***کلیات روش‌ها و فنون تدریس***، چ ششم، تهران، شرکت چاپ و نشر ایران.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۹۷۳، ***المیزان فی تفسیر القرآن***، چ دوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

طریحی، فخرالدین، ۱۳۷۵، ***مجمع‌البحرین***، تحقیق: سیداحمد حسینی، چ سوم، تهران، کتابفروشی مرتضوی.

طیب، عبدالحسین، ۱۳۷۸، ***اطیب البیان فی تفسیر القرآن***، چ دوم، تهران، اسلام.

عبدالباقی، محمدفواد، ۱۳۹۷ق، ***المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم***، تهران، اسماعیلیان.

قرشی، سیدعلی‌اکبر، ۱۳۷۷، ***تفسیر احسن الحدیث***، چ سوم، تهران، بنیاد بعثت.

گروهی از نویسندگان زیر نظر محمدتقی مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ***فلسفه تعلیم وتربیت اسلامی***، چ دوم، تهران، انتشارات مدرسه.

مصباح، مجتبی، ۱۳۸۵، ***بنیاد اخلاق (روشی نو در آموزش فلسفه اخلاق)***، چ چهارم، قم، مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح‌یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۸، ***فلسفه اخلاق***، چ چهارم، قم، مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

ـــــ ، ۱۳۹۴، ***پند جاوید***، چ پنجم، قم، مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

ـــــ ، ۱۳۸۵، ***پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی***، قم، مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، ***التحقیق فی کلمات القرآن الکریم***، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ـــــ ، ۱۳۸۰، ***تفسیر روشن***، تهران، مرکز نشر کتاب.

مکارم‌شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، ***تفسیر نمونه***، تهران، دارالکتب الإسلامیه.

نجاتی، محمدعثمان، ۱۳۸۶، ***قرآن و روان‌شناسی***، ترجمهٔ عباس عرب، چ هفتم، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.